

## الملاحق

# پیوست‌ها

### ملحق (1) رقم (1)

### پیوست ۱ (2)

## هو الله سبحانه الواحد الأحد وكل من سواه خلقه

او، خداوند سبحان، یکتای یگانه، و هر چه غیر او، جملگی  
مخلوق او است.

الله سبحانه وتعالى رد في القرآن الكريم على الذين قالوا إن  
لله سبحانه ابناً انفصل عنه أو وُلِدَ منه أو صَدَرَ عنه بمعنى أنه  
لاهوت مطلق صدر عن لاهوت مطلق، أو الذين يقولون إنَّ الإنسان  
المخلوق يمكن أن يرتقي حتى يكون موصولاً باللاهوت المطلق، أي  
إنَّ حقيقة هذا الإنسان تكون اللاهوت المطلق؛ لأنه اتحد باللاهوت  
المطلق، وبهذا حسب تفكيرهم يكون اللاهوت المطلق قد نزل في  
الناسوت وبالجسد، أو بين الناس في إنسان منهم وهذا الإنسان  
يكون ابن الله.

1. هذا الملحق هو نص ما ذكره السيد أحمد الحسن في كتاب التوحيد، وما فيه من تعليقات هي بقلمه ع.

2- این پیوست، متنی است که سید احمدالحسن در کتاب توحید ذکر فرموده و پاورقی‌هایی که در آن است به قلم ایشان ع می‌باشد.

خدای سبحان و متعال، در قرآن کریم سخن کسانی را که گفته‌اند خداوند پسری دارد که از او منفصل شده یا از او متولد گشته یا از او صادر شده به این معنا که از لاهوت مطلق، یک لاهوت مطلق دیگر حاصل شده را مردود شمرده است. همچنین عقیده‌ی آن عده را که می‌گویند انسان آفریده شده می‌تواند تا آنجا ارتقا یابد که به لاهوت مطلق برسد یعنی به طوری که وی با لاهوت مطلق یکی و خود در واقع به لاهوت مطلق تبدیل گردد را نیز کذب شمرده است. بر اساس نگرش این افراد، لاهوت مطلق در ناسوت و در جسد تنزل یافته یا به صورت یک انسان در بین مردمان متجلی گشته است و این انسان، پسر خدا می‌باشد.

والحقیقة مع أنّ هذا الطرح العقائدي الذي تبناه العلماء غير العاملين باطل، ولكن الله سبحانه وتعالى ولرحمته خاطبهم وكلمهم حتى في تفاصيل التنظير لهذا الاعتقاد، فتجده تعالى يفصل لهم ويبين لهم مواضع الخلل في عقيدتهم.

در حقیقت با این که این دیدگاه اعتقادی که علمای غیرعامل بنیان نهاده‌اند، باطل است ولی خداوند سبحان و متعال از روی رحمتش، حتی در جزئیات چنین نظریه‌ای آنها را مخاطب قرار داده و با آنها صحبت کرده است و شما می‌بینی که حق تعالی موضوع را برای آنان موشکافی می‌کند و آسیب‌ها و نقصان نهفته در این عقیده را به آنها گوشزد می‌نماید.

قال تعالى: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: 101].

خداوند متعال می‌فرماید: ((پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست، هر چیزی را او آفریده است و به هر چیزی دانا است)) (۳).

﴿أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ﴾: وهذا النقص التام الذي كلمهم الله به لا يمكنهم رده بأي شكل أو صورة؛ حيث إن معناه: إنكم تقولون بوجود ولد له سبحانه وتعالى، وهذا الولد هو

لاهوت مطلق (أي أنه كامل مطلق وغني مطلق لا يفتقر لغيره)، فإن قلت: إنه صدر منه وحده سبحانه وتعالى، فهذا يعني أن الابن مطابق للأب تماماً - وبغض النظر عن أن الحقيقة البسيطة المطلقة يستحيل تعددها - فأني معنى وأني حكمة من هذا الصدور، مع عدم وجود أي تمايز أو اختلاف أو تغاير يمكن تصويره؟! فهل تقولون: إن الأب غير حكيم ليصدر أو ليولد ابناً له لا فائدة له سبحانه أو لغيره من صدوره؟!!

### ((جگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری

**نیست**)): و این نقض تامی است که خدا به وسیلهی آن با ایشان سخن گفته است و آنها به هیچ وجه قادر نیستند آن را رد کنند؛ زیرا معنایش این است که: شما معتقدید خدای سبحان و متعال فرزندی دارد و این فرزند همان لاهوت مطلق است (یعنی کامل مطلق و غنی مطلق است و به دیگری نیازمند نیست). اگر بگویید که این فرزند فقط از خدای سبحان و متعال صادر شده، به آن معنا است که فرزند کاملاً با پدر مطابقت دارد با قطع نظر از این که حقیقت بسیط (غیر مرکب) مطلق نمی تواند متعدد و چندگانه باشد. حال، در این صدور چه مفهوم و چه حکمتی نهفته است؟! و حال آن که (اصولاً) هیچ تمایز یا اختلاف و تغییری که بتوان به تصور آورد، وجود ندارد؟! آیا بر این باورید این پدر غیر حکیم است، چرا که فرزندی از او متولد یا صادر شده است که نه برای او سبحان و متعال سودی به همراه دارد نه برای دیگری؟!!

وإن قلت بوجود الاختلاف أو التمايز أو التغاير - كما يصرح النصارى اليوم أن الأقانيم متمایزة - فهذا يحتم وجود لاهوت ثان ﴿..... صَاحِبَةٌ .....﴾ ليكون الابن صادراً عن الاثنين فلا يطابق أحدهما؛ لأنه صدر عنهما معاً، فهل أنتم تقولون بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبة) الذي سبق الابن (4) ؟؟؟!!

اگر به وجود اختلاف یا تمایز یا تفاوت معتقد باشید همان طور که نصاری

4. وهذا أيضاً أمر فطري وعقلي وهو أن الحقيقة البسيطة المطلقة لا يمكن أن ينفصل عنها شيء مغاير لها أو متميز عنها، ولا يمكن أن يكون فيها أقسام أو أجزاء أو أصول أو أقانيم كما يسمونها متمایزة؛ لأن هذا يعني أنها حقيقة مركبة وليست بسيطة، والتركيب دلالة الافتقار وينفي عنها الغنى، وبالتالي لينفصل شيء ما متميز عن الحقيقة البسيطة المطلقة لابد من وجود حقيقة بسيطة مطلقة أخرى، وهذا أمر محال؛ لأن الحقيقة البسيطة المطلقة واحدة ولا يمكن أن تتعدد.

امروزه چنین باور دارند و می‌گویند اقاآنیم از هم متمایزند۔ این الزاماً به معنای وجود لاهوت دوم است (...صاحبه.....) تا پسر از دو تا صادر شده باشد که در این صورت مطابق با هیچ کدام نخواهد بود چرا که او از هر دوی اینها با هم صادر شده است. بنابراین آیا شما به وجود لاهوت دوم (الصاحبه = همسر) که پیش از پسر بوده است، اعتقاد دارید؟! (۵)

فاعلموا أنكم إن قلتم بوجود الابن فلا بد أن تقولوا بوجود اللاهوت الثاني (الصاحبه) قبله وإلا فكيف تقولون بوجود الابن (اللاهوت المطلق الذي صدر عنه) دون وجود اللاهوت المطلق الثاني (الصاحبه) ابتداءً معه سبحانه وتعالى، ووجود الإله المطلق الثاني (الصاحبه) ابتداءً معه سبحانه وتعالى محال؛ لأنّ اللاهوت المطلق حقيقة بسيطة مطلقة ولا يمكن أن تتعدد ﴿أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً﴾.

بدانید اگر به وجود فرزند معتقد هستید، به ناچار باید قبل از او، به وجود لاهوت دوم (الصاحبه = همسر) معترف شوید وگرنه چطور بدون وجود لاهوت مطلق دوم (الصاحبه) از پدید آمدن فرزند (لاهوت مطلق) که از آن حاصل گشته است) دم می‌زنید؛ آن هم از همان ابتدای کار به همراه خداوند سبحان و متعال! موجود بودن اله مطلق دوم (الصاحبه) در آغاز به همراه خداوند سبحان و متعال محال است؛ زیرا لاهوت مطلق، حقیقتِ بسیط مطلق است و نمی‌تواند چندگانه باشد: ((چگونه او را فرزندی باشد و حال آن که او را همسری نیست)).

وقال تعالى: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ [المؤمنون: 91].

و خدای متعال می‌فرماید: ((خدا هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی با او نیست، اگر چنین می‌بود هر خدایی با آفریدگان خود به یک

۵ - این به طور فطری و عقلی پذیرفته شده است که از حقیقت بسیط مطلق نمی‌تواند چیزی صادر شود که مغایر یا متمایز با آن باشد و نمی‌تواند در آن گونه‌ها، اجزاء، اصول و یا اقاآنیم متمایز آن‌گونه که ایشان نام نهاده‌اند، وجود داشته باشد؛ زیرا در این صورت به این معنی خواهد بود که آن حقیقت، حقیقت مرکب می‌باشد و نه بسیط، و مرکب بودن، دلالت بر فقر و نیاز دارد و بی‌نیازی و غنی بودن را نفی می‌کند. بنابراین برای جدا شدن چیزی متمایز از حقیقت بسیط مطلق باید حقیقت بسیط مطلق دیگری هم وجود داشته باشد که این، محال است؛ چرا که حقیقت بسیط مطلق، یگانه است و نمی‌تواند متعدد باشد.

**سو می‌کشید و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند، منزّه است)) (۶).**

أَيُّ إِن رَتَبْتُمْ مَا تَوْهَمْتُوهُ مِنْ وَجُودِ الْأَقَانِيمِ الثَّلَاثَةِ (أَوْ الْأَصُولِ الثَّلَاثَةِ) بِهَذِهِ الصُّورَةِ، فَقَلْتُمْ بِوَجُودِ الْأَبِّ (اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى)، وَاللَّاهُوتِ الْمَطْلُوقِ الثَّانِيِ الصَّاحِبَةِ (الابْنِ)، ثُمَّ صَدَرَ عَنْهُمَا اللَّاهُوتِ الْمَطْلُوقِ الثَّلَاثِ (الاقْنُومِ الثَّلَاثِ) الرُّوحِ الْقُدُسِ، فَالْكَلَامُ يَكُونُ فِي وَجُودِ اللَّاهُوتِ الثَّانِيِ ابْتِدَاءً مَعَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، فَهَلْ يَجُودُ تَمَازِيضٌ بَيْنَهُمَا أَمْ لَا؟ أَيُّ أَنْ كِلَيْهِمَا وَاحِدٌ؟

یعنی شما آنچه از اقانیم سه‌گانه (یا اصول سه‌گانه) پنداشته‌اید را به این صورت سامان داده‌اید و به وجود پدر (خدای سبحان و متعال) و لاهوت مطلق دوم یا همان صاحبۀ (پسر) معتقد گشته‌اید. سپس بر این باورید که از این دو، لاهوت مطلق سوم (اقنوم سوم) یا روح القدس صادر گشته است. سخن درباره‌ی لاهوت دومی است که در آغاز به همراه خدای سبحان و متعال بوده: آیا بین این دو تمایز و تفاوتی وجود دارد یا این که این دو یکی هستند؟

فَمَنْ يَخْتَارُ أَنْ كِلَيْهِمَا وَاحِدٌ يَعُودُ عَلَيْهِ النِّقْضُ السَّابِقُ؛ لِأَنَّ الصَّادِرَ عَنْهُمَا مُطَابِقٌ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، وَمَنْ يَخْتَارُ التَّمَايِزَ بَيْنَهُمَا سَتَنْتَقِضُ عِنْدَهُ الْوَهْيَةُ الثَّانِيَةُ الْوَهْيَةُ مُطْلَقَةً؛ لَوُرُودِ النِّقْضِ عَلَيْهِ، فَالتَّمَايِزُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْكَامَالِ الْمَطْلُوقِ ﴿.....﴾ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿.....﴾.

کسی که بگوید این دو یکی هستند، نقض پیشین بر او وارد است؛ زیرا صادر شده از این دو، با هر دوشان مطابقت دارد؛ و کسی که معتقد باشد بین این دو تمایز و تفاوت هست، الوهیت مطلق بودن الوهیت دوم، عقیده‌اش را نقض می‌کند زیرا این نقض بر او وارد و به‌جا است و تمایزی نمی‌تواند باشد جز در کمال مطلق: **((... و بر یکدیگر برتری می‌جستند، خدا از آنچه او را وصف می‌کنند منزّه است)).**

والعلماء غير العاملين لأنهم نكسوا فطرتهم وانقلبوا رأساً على عقب، قالوا إن لله ولداً سبحانه وتعالى عما يصفون ﴿أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ @ وَوَدَّ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الصفات: 151 - 152].

علمای غیرعامل از آن رو که فطرت خود را واژگونه کرده‌اند و به قهقرا بازگشته‌اند، گفته‌اند خداوند را فرزندی است، (خداوند از آنچه برای او توصیف می‌کنند منزّه است): ((آگاه باش که از دروغ‌گویی‌شان است که می‌گویند: \* خدا صاحب فرزند است، دروغ می‌گویند))<sup>(۷)</sup>.

فلو أنهم عادوا إلى فطرة الله وتفكروا في آلاء الله لأنقذوا أنفسهم من هذا الهلاك المبين وتجنبوا الكلام فيما لا يعلمون، وكلام الإنسان فيما لا يعلم كذب ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾، قال تعالى: ﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا @ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الكهف: 4 - 5].

اگر آنها به فطرت الهی باز گردند و در نعمت‌های خداوند اندیشه کنند، خود را از این هلاکت آشکار نجات می‌دهند و از سخن‌گویی درباره‌ی آنچه به آن دانشی ندارند، باز می‌ایستند. سخن گفتن آدمی درباره‌ی چیزی که نمی‌داند دروغ‌گویی است: (آنها دروغ می‌گویند). خدای متعال می‌فرماید: ((و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد، بترساند \* نه خود به آن دانشی دارند و نه پدرانشان داشته‌اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می‌آید و جز دروغی نمی‌گویند))<sup>(۸)</sup>.

وأيضاً: نقض الله سبحانه وتعالى عليهم مبدأ تعدد اللاهوت المطلق من أساسه كيفما كان الاعتقاد به:

در ضمن، خداوند سبحان و متعال، تعدد لاهوت مطلق و اعتقاد به چنین چیزی را به هر صورت که باشد از اساس مردود دانسته است:

۷ - صفات: ۱۵۱ و ۱۵۲.

۸ - کهف: ۴ و ۵.

قال تعالى: ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [يونس: 68].

**((گفتند: خدا فرزندی برگزیده است. منزّه است، بی‌نیاز است، از آن او است هر چه در آسمان‌ها و زمین است. شما را بر آن سخن دلیلی نیست. چرا درباره‌ی خدا چیزهایی می‌گویید که به آن آگاه نیستید؟))** (۹).

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾: ومبدأ هذا النقض على كل من قال بتعدد اللاهوت المطلق - سواء بالبنوة أم بصورة أخرى يتوهمها من ضل عن سواء السبيل - هو أنّ الله قد أودع في فطرة الإنسان ما يميز به بين الحكمة والسفه ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [الشمس: 8]. فكل من استعمل هذا الميزان سيحكم بأن القول بتعدد اللاهوت مع عدم وجود مائز هو سفه ولا حكمة فيه. وبالتالي لا يبقى إلا القول بالتمايز، وهذا يُنقض بكلمة واحدة ﴿سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ فالتمايز في اللاهوت لا يكون إلا في الكمال، فيتعين فقر ونقص غيره فينتقض قول إن غيره لاهوت مطلق.

**((گفتند: خدا فرزندی برگزیده است، منزّه است، بی‌نیاز است))**: اصل این نقض برای کسانی که به تعدد لاهوت مطلق معتقد است - چه به صورت فرزند و چه به گونه‌ی دیگری که افراد انحراف یافته از راه راست می‌پندارند - این است که خداوند در فطرت آدمی، چیزی به ودیعه نهاده است که انسان با آن می‌تواند حکمت را از سفاهت (حماقت) بازشناسد: **((سپس بدی‌ها و پرهیزگاری‌هایش را به او الهام کرد))** (۱۰). هر کس که این معیار را به کار گیرد، قطعاً خواهد گفت که اعتقاد به تعدد لاهوت به همراه عدم وجود تفاوت، سفاهت است و چنین چیزی خالی از حکمت می‌باشد. لذا تنها چیزی که می‌ماند موضوع تمایز و تفاوت بین این دو است، که این نیز با



یک جمله نقض می‌شود: **(سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ)** **(خدا منزّه است، بی‌نیاز است)**. تمایز در لاهوت نمی‌باشد مگر در کمال که فقر و نقص در غیر او را مشخص می‌کند و در نتیجه وجود لاهوت مطلق غیر از او را نقض می‌کند.

أما بالنسبة لمسألة ارتقاء الإنسان، فإن الله خلق الإنسان وأودع فيه الفطرة التي تؤهله إلى الارتقاء حتى يكون أسماء الله وصورة الله وتجلي الله والله في الخلق، ولكنه مهما ارتقى لن يكون لاهوتاً مطلقاً ولا غنياً مطلقاً، بل يبقى مخلوقاً وفقيراً إلى الله سبحانه وتعالى ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [النور: 35]. يكاد لا أنه يضيء من نفسه فيكون لاهوتاً مطلقاً، فكل من سواه خلقه وفقراء إليه سبحانه وتعالى ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [مریم: 35].

در خصوص موضوع ارتقا انسان، خداوند انسان را آفرید و در او فطرتی به ودیعه گذاشت که با آن این شایستگی را یافته است که تا به آنجا صعود کند که اسماء الله و صورت الله و تجلی خدا و خدای در خلق شود؛ لیکن انسان هر قدر هم که اوج بگیرد و ارتقا یابد باز هم لاهوت مطلق و غنی مطلق نخواهد شد، بلکه مخلوق و نیازمند به درگاه خداوند سبحان و متعال باقی می‌ماند: **((نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر، خدا هر کس را که بخواهد به نورش، راه می‌نماید))**(۱۱) ؛ «نزدیک است» به این معنا نیست که از «خودش روشنی می‌بخشد» تا به این ترتیب، لاهوت مطلق شود، چرا که هر چه غیر از او وجود دارد، مخلوق خداوند و نیازمند به خداوند سبحان و متعال است: **((نسزد خداوند را که فرزندی برگیرد، منزّه است، چون اراده کاری کند می‌گوید: باش، پس می‌شود))**(۱۲).

وفي هذا النقض المتقدم الذي جاء في القرآن الكريم كفاية لمن ألقى السمع وهو شهيد.

۱۱- نور: ۳۵.

۱۲- مریم: ۳۵.



در این نقض که در قرآن کریم آمده است، پیامی کافی است برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرا می‌دارند. (۱۳)

أما قولهم إنه واحد أحد مع قولهم بالأقانيم الثلاثة المتمايزة المستقلة بذاتها التي يرسل بعضها بعضاً حسب اعتقادهم وقولهم بوجود علاقة بينها كعلاقة البنوة والأبوة .... الخ، فهو قول يعلمون أنه سفيه (14)، وإلا كيف تجتمع الوحدة الأحادية مع تعدده وتجزئته وتمايز أجزائه وإن لم يسموها أجزاء.

آنها از یک سو عقیده دارند خداوند یکتا و یگانه است، و از سوی دیگر به اقانیم سه‌گانه‌ای معتقدند که از هم متمایز و در ذات خود مستقل‌اند و طبق اعتقادی که دارند، هر یک، دیگری را ارسال می‌کند و ایمان به این که بین اینها رابطه‌ای از نوع رابطه‌ی پدر فرزندی برقرار است و ... این نظریه‌ای است که خودشان هم می‌دانند از روی بی‌خردی است؛ (۱۵) وگرنه چطور می‌شود یگانه‌ی واحد با تعددش و اجزایش و تمایز اجزایش یک جا جمع شود، حتی اگر آنها را اجزا نام نهند؟!

ولو أعرضنا عن كل ما تقدم فبيان باطلهم يكفيه هذا البيان إن كانوا يعقلون، وهو:

اگر همه‌ی آنچه را که تا کنون برای بطلان این عقیده گفته‌ایم کنار نهیم، مطلب زیر برای آنها کافی خواهد بود، اگر به خرد اندیشه کنند:

إنّ الله نور لا ظلمة فيه، وكل عوالم الخلق هي نور مختلط بالظلمة وموجودات ظهرت بتجلي نوره سبحانه في الظلمات، ولذا فلا يمكن اعتبار أن الله قد حل في مخلوق أو ظهر في مخلوق ظهوراً تاماً في عوالم الخلق - كما يدعون بعيسى وروح القدس - ؛ لأن معنى هذا أنها لا تبقى بل تفتنى ولا يبقى إلا نور لا ظلمة

۱۳- (در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور قلب گوش فرا می‌دارند، اندرزی است) (ق: ۳۷) (مترجم).

14. ولهذا تجدهم دائماً يقولون: إن الثالوث غير معقول ولا يدرك بالعقل، ولكن يجب الإيمان به.

۱۵- از این رو می‌بینیم که مرتب آنها می‌گویند: اقانیم سه‌گانه، عقلانی نیست و با عقل درک نمی‌شود ولی ایمان به آن، واجب است.

فیه، ائی لا یبقی خلق بل فقط الله سبحانه وهو نور لا ظلمة فیه، ولذا قلنا وكررنا إن محمداً يخفق بين اللاهوت والأنا والإنسانية، وأكدت هذا لكي لا يتوهم متوهم أن الله - وهو نور لا ظلمة فیه - يحل في عوالم الخلق تعالى الله علواً كبيراً، والأمر بين واضح فمعنى ظهور النور الذي لا ظلمة فیه في عوالم الخلق ظهوراً تاماً هو فناؤها واندثارها ولا یبقی لها اسم ولا رسم ولا معنی، بل لا یبقی إلا الله النور الذي لا ظلمة فیه تعالى الله علواً كبيراً.

خداوند نوری است بدون این که ظلمتی در آن باشد و تمام عوالم خلقت، نور همراه با ظلمت است، موجودات نیز با تجلی نور خدای سبحان و متعال در ظلمات تجلی و ظهور یافته‌اند، لذا امکان ندارد که در عوالم خلقت، خداوند در مخلوقی حلول یابد یا به طور کامل در او ظهور نماید همان‌طور که در مورد عیسی و روح‌القدس چنین ادعایی دارند. زیرا معنای این سخن آن است که چنین موجودی نمی‌تواند بقا یابد بلکه فانی می‌شود و جز نور بی‌ظلمت چیز دیگری بر جای نمی‌ماند. به عبارت دیگر خلق باقی نمی‌ماند بلکه فقط خدای سبحان که نوری است بی‌ظلمت بر جای می‌ماند. بر همین اساس است که ما بارها گفته‌ایم و تکرار کرده‌ایم که محمد بین لاهوت و انانیت و انسانیت در نوسان است. من بر این مطلب تأکید ورزیده‌ام تا کسی گمان نکند که خداوند - که نوری است بی‌ظلمت - در عوالم خلق حلول می‌یابد، تعالی الله علواً كبيراً. قضیه کاملاً روشن است: معنای ظهور تام نور بی‌ظلمت در عوالم خلق، به معنی فنا و محو شدن آن است به گونه‌ای که نه اسمی و نه رسمی و نه معنایی از آن بر جای نمی‌ماند، بلکه فقط خداوند یعنی نوری که هیچ ظلمتی در آن راه ندارد، باقی می‌ماند، تعالی الله علواً كبيراً.

\* \* \*

